

جریان تاریخ ادب فارسی بی آنکه از آثار نظامی نشانی در آن باشد چه حالی پیدا خواهد کرد؟ آثار منظوم نظامی گنجوی (حدود ۵۳۶ هـ تا ۶۰۵ هـ) را آنچنان اصالتی است که هنوز قدر آن بدرستی شناخته نشده است.

این اصالت در استفاده از مواد سنتی به منصفه ظهور رسیده است. نظامی، این گردآورنده چیره دست و موشکاف، مواد مذکور را با نهادن مهر نبوغ خویش بر سنتی که آنها را به دست او سپرده بود به کار برده و به طرز بی بس درخشان هم به کار برده است: زبان او به تمام معنا شاعرانه و در عین حال دشوار است و از این رو اقتباسهایی چند را باعث شده است.

نمونه وار، در این مقام، چندده بیتی از میان هزاران بیت سروده نظامی برمی گیریم. اینها همان ابیاتی هستند که شاعر به روایت داستان معراج مخصوص داشته است. وی به این داستان سخت دلبسته بود، چون می بینیم که در هر يك از منظومه های خود آن را نوعی پرورانیده است. شاعر در این مایه بتفاریق پنج بار داد سخن داده است. خواهیم دید که نظامی با آغاز حرکت از موادی سنتی که نیک با آنها آشنا بوده چگونه قریحه ورزی کرده و گلچین نموده و اثری اصیل ساخته و پرداخته است.

به ضرورت اختصار و نیز به حکم ذوق شخصی، آن روایت معراج را مرجع اختیار می کنیم که در هفت پیکر مندرج است. به نظر ما، نظامی، در موضوع معراج، در همین روایت است که به پختگی فکری رسیده است.

*

موادی که نظامی برای سخن راندن از معراج^۱ احياناً در اختیار داشته فراوان بوده است. از نظر متون عربی، قشیری^۲، از رجال نیشابور، در رساله ای گر انقدر (کتاب المعراج)، که پیش از ۴۶۵ هـ نوشته شده، مقداری از روایات اسلامی درباره این موضوع را فراهم آورده و به روش کلامی دلایل له معراج جسمانی و ضمن آن مسئله رؤیت را پرورانده بود. داستان معراج در نخستین مثنوی نظامی، مخزن الاسرار، ظاهراً تحت تأثیر اقوال قشیری سروده شده است.

حاشیه:

(۱) میان «اسراء» (سفر شبانه) و معراج (سفر به جهان بالا: نك. <دایرة المعارف اسلام>، ویرایش اول، ذیل همین ماده) فرق نهاده اند. ما، بر وفق روایات متأخر، شق ساده را برگزیده تنها از معراج سخن می گوئیم. برای آشنایی با نظامی مراجعه به اثر خود:

Histoire de la littérature persane, 1. Période classique. Introduction (تاریخ ادبیات فارسی، ۱، دوره کلاسیک. مقدمه) Paris, 1985, Université de Paris III, Service des Publications, pp. 35-41.

و کتابشناسی آن را توصیه می کنیم.

(۲) نك. <دایرة المعارف اسلام>، ویرایش دوم، ذیل «al - Kūshayrī» (القشیری).



روایات معراج در آثار نظامی

نوشته شارل هانری دوفوشه کور
ترجمه احمد سمعی (گیلانی)



روایات معراج
در آثار نظامی

لیکن، از همان قرن چهارم هجری، در حوزه فرهنگی ایران، در متون فارسی متعددی، این موضوع پیگیری و روایت معراج به صورتی اصیل پرورانده شده بود. این متون در دست مطالعه است^۲؛ در اینجا به ذکر متونی متعلق به سنوات مختلف^۳ با ملاحظاتی مختصر که لازمه موضوع است قناعت می‌کنیم:

۱. تفسیر طبری، که بلعمی از نو آن را به قالب و زبان فارسی در آورده و در ۳۴۵ هـ به اتمام رسیده است.

۲. معراج نامه، منسوب به ابن سینا (وفات: ۴۲۹ هـ)؛ متن کهن.

۳. کتاب المعراج قشیری که پیش از ۴۶۵ هـ نوشته شده است.

۴. تفسیر سوراآبادی، که پیش از ۴۹۴ هـ نوشته شده است.

۵. تفسیر میبیدی، که در ۵۲۰ هـ نوشته شده است.

۶. حدیقه الحقیقه سنائی، که پیش از ۵۲۵ هـ نوشته شده است.

۷. تفسیر ابوالفتوح رازی، که پیش از ۵۳۸ هـ نوشته شده است.

۸. معراج نامه عبادی مروزی، که پیش از ۵۴۷ هـ نوشته شده است.

۹. مخزن الاسرار نظامی، که قطعاً در ۵۷۰ هـ سروده شده است.

۱۰. خسرو و شیرین نظامی، که در ۵۷۶ هـ سروده شده است.

۱۱. لیلی و مجنون نظامی، که در ۵۸۴ هـ سروده شده است.

۱۲. مصیبت نامه عطار، که پیش از ۵۸۶ هـ سروده شده است.

۱۳. الهی نامه عطار، که پیش از ۵۸۶ هـ سروده شده است.

۱۴. هفت پیکر نظامی، که در ۵۹۳ هـ سروده شده است.

۱۵. شرفنامه نظامی، که در ۶۰۰ هـ سروده شده است.

قشیری (شماره ۳)، با ردّ قول به معراج صرفاً روحانی و غیرجسمانی، رساله خود را در جهت خلاف جهتی نوشته که در

متن منسوب به ابن سینا (شماره ۲) اختیار شده است. تلفیق روایات معراج را در روایت ابوالفتوح رازی (شماره ۷) می‌توان

یافت و آن مجموعه‌ای است سترگ که با دقت تمام تألیف شده است. لیکن روایت تفسیر سوراآبادی (شماره ۴) خود پیش از آن

دارای هیئتی تألیفی بوده است که از جهت اتقان و نظم و نسق جلب نظر می‌کند، بویژه اگر با تفسیر طبری - بلعمی (شماره ۱)

سنجیده شود: سفر «افقی» از مکه [مسجد الحرام] تا بیت المقدس [مسجد الاقصی] سفری است برای رازآشنایی و متضمن

خطرگاههای سرنوشت ساز. در بیت المقدس، پیامبر (ص) در رأس همه پیامبران پیش از خود جای می‌گیرد؛ سپس عروج به

ملاأعلی آغاز می‌شود. مفهوم شفاعت امت نیز در این روایت به

صورت بارزی درآمده است. این مفهوم، در پی تفسیر سوراآبادی، این بار در حول اصطلاح برائت، به فارسی برات («برات» خلاصی که خداوند به گنهکاران ارزانی می‌دارد)^۵ دامنه وسیعتری پیدا می‌کند. متن میبیدی (شماره ۵)، که نسبتاً پیچیده است، بویژه از جهت رویت، این مواجهه عظیم که در آن پیامبر (ص) «از خود بیخود گشت و متحیر ماند» (ص ۴۹۳) ع، ممتاز است.

روایت سنائی (شماره ۶؛ حدیقه، صص ۱۹۵-۱۹۷)، هر چند حاوی این نکته عرفانی نیست، تازگی دارد. روایت مذکور کوتاه و

بی شاخ و برگ است، لیکن این پیراستگی برای آن است که نظرها بهتر متوجه شخص پیامبر (ص) گردد. این عطف نظر به

شخص پیامبر (ص) از ممیزات همه روایات بعدی است. نظامی با روایت سنائی آشنا بوده و، چنانکه می‌دانیم، در آغاز

مخزن الاسرار به آن اشاره کرده است.^۷ سنائی، پس از وصف کوتاه هر يك از مدارج معراج که در روایات تفسیر آمده

(معراج/نردبان، بیت المقدس، صخره، رفر، قاب قوسین)، عبور پیامبر (ص) در سیر صعودی از افلاک سبعة را توصیف

می‌کند و از این راه ساحت ماورای کیهانی شخصیت پیامبر (ص) را نشان می‌دهد. پیامبر (ص) «لوح محفوظ» را نیز، که اعمال

آدمیان بر آن نوشته شده است، گذاره می‌شود و، بدین سان، جایگاهی را که سرنوشت انسان در آن ثبت گردیده در می‌نوردد و

از آن فراتر می‌رود. شایسته است به این نکته توجه شود که عطار و نظامی

(شماره‌های ۹-۱۵)، هردو، روایات معراج خود را در ربیع آخر قرن ششم هجری سروده‌اند. آیا نظامی با روایت اصلی عطار، که

در الهی نامه^۸، یعنی آخرین مثنوی این شاعر عارف، آمده آشنا بوده است؟ روایت عطار در نعت نامه پیامبر درج گردیده و مقصود

از آن ستایش شخص پیامبر بوده است. در این روایت، در سه مرحله، با بسیاری از چهره‌ها، بویژه با انبیا و ملائکه، روبرو

می‌شویم؛ به مضمون «قاب قوسین» (دو سر يك کمان که مفهوم توحید را بروشنی مصور می‌سازد) اهمیت داده شده است. شاعر،

از سویی، پیامبر (ص) را به صفات اختران متصف می‌سازد و، از سوی دیگر، انوار خاص پیامبر را بر آنها می‌تاباند. در این روایت

از شفاعت و برات یاد نشده است؛ فقط نشان داده شده است که

پیامبر (ص)، هر چند در میان گنهکاران به سر می برد، منزّه و مزنگی و از علم لدنی بهره مند است و این او را از آلات مادی بی نیاز می دارد.

*

نظامی، چون به نوبه خود به ساخت و پرداخت داستانی روایی از معراج دست می زند، با روایتی روبرو می شود که به حذف پاره ای از خوانهای سیر در «جهان بالا»، بویژه دیدار بهشت و دوزخ به مکاشفه، گرایش دارد. این حذف نتیجه نظر دوزی مجدد بر سالک راه و بیننده، یعنی پیامبر (ص) است. راوی، از این پس، دیگر محدث یا متکلم نیست بل شاعری است رفیق راه. این همسفر همه نقشهای کارگاه خیال خویش را برای ستایش از وجود بی عدیل پیامبر (ص)، که با معراج ستوده و برگزیده خداوند گشته، به کار می زند. در این باب خواهیم دید که اندیشه پر توان نظامی به چه درجه از غنای تصوّر و دریافت توانسته است برسد. اکنون به روایت معراج در هفت پیکر (چاپ وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۶، صص ۹-۱۴) می پردازیم. سپس نشان خواهیم داد که سه روایت پیشین نظامی چگونه این روایت را تمهید کرده اند.

بیت اول (از ۷۸ بیت مربوط به معراج) لب معنای تمامی روایت را به طرزی عالی افاده می کند: پیامبر چندان بلند پایگاه است که وجودش جز بیرون از مرزهای این جهان، با معراجی که وی را تا عرش بالا کشد، نمی گنجد. این همان چیزی است که از روایت برمی آید. روایت معراج در هفت پیکر شامل شش پاره است:

۱. ابیات ۲ تا ۲۲: جبرئیل پیامبر (ص) را به سفر شبانه به سوی عرش فرامی خواند. جبرئیل، زمام بُراق (مرکب آسمانی) به دست، بر پیامبر (ص) ظاهر می شود [سر بلندیش را ز پایه پست/ جبرئیل آمده بُراق به دست. (بیت ۲)] و او را دعوت می کند که به نوبه خود پاس شب را نگاهبان باشد [پاس شب را ز خیل خانه خاص/ تویی امشب یتاق دارِ خلاص... سرعت برق این بُراق تراست/ بر نشین کامشب این یتاق تراست. (ابیات ۴ و ۵)] و چرخ و کواکب و قدسیان را در نوشته [بگذران از سماک چرخ سمند/ قدسیان را در آرتس به کمند. (بیت ۹)] به لامکان و عرش برسد. دعوت جبرئیل در حکم روایت پیش از وقوع معراج است که مقصدها را نشان می دهد. پیش از هر چیز، با در نوشتن افلاک [بگذران مرکب از سپهر بلند (بیت ۱۴ مصرع ۱۱)]، پیامبر به سیارگان زندگی نو می بخشد و آنها را به درخشش در می آورد [شروان را شکوفه ده چو چراغ (بیت ۱۵ مصرع ۱۱)] و این نخستین طریقه اظهار فضل او بر سراسر کاینات است. این برتری سپس به صورت سروری و چیرگی در آمده آشکارتر

می شود: «بر کواکب دوان که شاه تویی» (بیت ۷ مصرع ۲)، «درکش ایوان قدس را به کمند» (بیت ۱۴ مصرع ۲)، «تاج بستان که تا جور تو شدی/ بر سر آی از همه که سر تو شدی» (بیت ۱۹)، «دو جهان خاص کن به تاختنی» (بیت ۲۰ مصرع ۲)، «بر دو عالم روان شود علمت» (بیت ۲۲ مصرع ۲). مقصد سوم تجلیل پیامبر (ص) است. افلاک و فرشتگان چشم به راه اویند و ستارگان عاشق او شده اند [عطر سایان شب به کار تواند/ سبزپوشان در انتظار تواند نازنینانِ مصر این پرگار/ بر تو عاشق شدند یوسف وار خیز تا در تو یک نظاره کنند/ هم کف و هم ترنج پاره کنند] (ابیات ۱۰-۱۲). «سر بر آور به سر فراختنی/ دو جهان خاص کن به تاختنی» (بیت ۲۰)، «خیمه زن بر سریر خانه عرش» (بیت ۱۷ مصرع ۲). سرانجام، آخرین مقصد، که هر چند تنها در یک بیت [شب شب تست و وقت وقت دعاست/ یافت خواهی هر آنچه خواهی خواست (بیت ۱۶)] بیان شده و روشن و آشکار است، همان دعاست.

۲. ابیات ۲۳ تا ۲۹: پیامبر، که از پیش آماده دریافت وحی بوده، پیام جبرئیل را نیک پذیرا می شود [چون محمد ز جبرئیل به راز/ گوش کرد این پیام گوشنواز (بیت ۲۳)]. نظامی بیان رنگین

حاشیه:

۳) برای اثری با همکاری بانو کلود کاپلر Mme Claude Kappler، که در آتیه منتشر خواهد شد.

۴) برای اختصار، هر شرحی بر قرآن را تفسیر می خوانیم. روایات معراج علی الرسم در تفسیر آیه یکم از سوره هفدهم (بنی اسرائیل/ اسراء) بشرح می آید. معراج نامه اثری است مستقل در معراج، دیگر متنها آثاری به زبان فارسی اند که بنابر معمول، در پی نعت پیامبر (ص)، در چند ده بیت، حاوی داستان معراج اند. ۵) این تعبیر در تفسیر سوراآبادی به صورت مصدری «تبری» (تبراً) در آمده و به معنای «خلاصی از مسئولیت» نزدیک شده است: پیامبر از اُمت گنهکار جدا شده و همین امر شفاعت او را میسر ساخته است.

۶) هجویری (کشف المحجوب، ص ۳۶۴) پیش از آن به موضوع قرب به خدا، که باعث شد محمد (ص) خرابی بنیت خویش را خواستار شود [و این صفت بیغمیر است صلعم که اندر شب معراج ورا به مقام قرب رسانیدند... سر به صفت قرب اندر همه از همه جدا شد، خواست تا بنیت خراب شود و شخص بگذارد.] اشاره کرده است.

۷) گویا اشاره به این ابیات باشد:

از پی باز آمدنش پای بست
موکبیاں سخن ابلق به دست
چون تک ابلق به تمامی رسید
غاشیه داری به نظامی رسید.

۸) الهی نامه، مصحح فواد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۱ (بیت ۲۵۶) تا ص ۱۶ (بیت ۳۹۴). ترجمه انگلیسی بویل J. A. BOYLE.

The Ilāhi-nāma, Manchester, 1976, pp. 12-18.

۹) چون نگنجد در جهان تاجش/ تحت بر عرش بست معراجش. [بیت ۱]: تاج رمز گوهر والای پیامبر (ص) است. قس. هفت پیکر، ص ۶، بیت ۸: شاه پیغمبران به تیغ و به تاج/ تیغ او شرع و تاج او معراج. معراج (نردبان) مجازاً به معنی عروج به جهان بالاست.



نقره کاری دست / رنگی از کوره رصاصی بست (بیت ۴۴): زهره را از فروغ مهتابی برقع بر می کشد [زهره را از فروغ مهتابی / برقی بر کشید سیمایی (بیت ۴۵): با گرد راهش تاج زرین بر سر مهر می نهد] گرد راهش به ترکناز سپهر / تاج زرین نهاد بر سر مهر (بیت ۴۶): بز بهرام به دیدن جامه سبز خود سرخ پوشی می گذارد^{۱۰} [سبز پوشید چون خلیفه شام / سرخ پوشی گذاشت بر بهرام (بیت ۴۷): بر مشتری بیمار صندل می ساید^{۱۱} [مشتری را ز فرق سر تا پای / دردسر دید و گشت صندل سای (بیت ۴۸): سرانجام، فراتر از کیوان [تاج کیوان چو بوسه زد قدمش (بیت ۴۹ مصرع اول)]: «در سواد عبیر شد علمش» (بیت ۴۹ مصرع دوم).

۵. ابیات ۵۰ تا ۶۰: سیر نهایی، و رای هفت فلک، تا خطر گاه قرب سبحانی. این پاره، چون به معرفی طولانی نیاز دارد، بهتر است عیناً نقل گردد:

او خرامان چو باد شبگیری
بر هیونی چو شیر زنجیری
هم رفیقش ز ترکناز افتاد
هم براقش ز بویه باز افتاد
منزل آنجا رساند کز دوری
دید در جبرئیل دستوری
سر برون زد ز مهد میکائیل
به رصدگاه صوراسرافیل^{۱۲}
گشت ازان تخت نیز رخت گرای
رفرف^{۱۳} و سدره^{۱۴} هر دو ماند به جای
همراهان را به نیمه ره بگذاشت
راه دریای بیخودی برداشت
قطره بر قطره زان محیط گذشت
قطر بر قطر هر چه بود نوشت
چون درآمد به ساق عرش فراز
نردبان ساخت از کمند نیاز
سر برون زد ز عرش نورانی
در خطر گاه سر سبحانی
حیرتش چون خطر پذیری کرد
رحمت آمد لگام گیری کرد
قاب قوسین^{۱۵} او درین اثنا
از دنی رفت سوی «آوادی»

می بینیم که نظامی چگونه از ساده ترین مواد روایات معراج برای ساختن و پرداختن متن دقیق کوتاهی، حاکی از آشنایی روحانی پیامبر (ص) با طی مدارج نیاز و خطر گاه و حیرت و رحمت و قرب، استفاده کرده است.

ویر تکلفی دارد، ولی زیاناش رساست: پیام تمام و کمال از گوش به هوش، که آماده فهم اسرار است [زان سخن هوش را تمامی داد / گوش را حلقه غلامی داد. (بیت ۲۴)] و از گوش محرم به خرد نافذ و فرمانبردار می رسد [دو امین بر امانتی گنجور / این زد یو آن ز دیو مردم دور / آن امین خدای در تنزیل / وین امین خرد به قول و دلیل / آن رساند آنچه بود شرط پیام / وین شنید آنچه بود سر کلام (ابیات ۲۵-۲۷)]. این فرایند چیزی بیش از نیوشیدن و پذیرفتن است: «در شب تیره آن سراج منیر / شد ز مهر مراد نقش پذیر» (بیت ۲۸). چنین می نماید که مهر نبوت به هنگام پذیرش پیام جبرئیل نهاده شده است.

۳. ابیات ۳۰ تا ۳۹: پیامبر بر براق نشست و بتک به افلاک شد [برق کردار بر براق نشست / تازیش زیر و تازیانه به دست (بیت ۳۰)]. نظامی، با تشبیهاتی به عقاب، کبک، ستوری که پاهای بالدار به رنگ پر طاووس دارد، مهد کاووسی که چهار عقاب حامل خویش، کنایه از چهار عنصر خاکی، را به جای می گذارد، این مرکب آسمانی را مصور می سازد [چون در آورد در عقابی پای / کبک علوی خرام جست ز جای / برزد از پای پر طاووسی / ماه بر سر چو مهد کاووسی / می پرید آنچنان کزان تک و تاب / پر فکند از پیش چهار عقاب. (ابیات ۳۱-۳۳)]. گفته نشده است که این مرکب چهره انسانی دارد. سرعت او سرعت وهم و برق است؛ و باز [در وصف همین سرعت]: «وهم دیدی که چون گذارد گام / برق چون تیغ بر کشد ز نیام؟ (بیت ۳۵)»، «سرعت عقل در جهانگردی / جنبش روح در جوانمردی؟ (بیت ۳۶)». این سرعتها [در برابر سرعت براق] هیچ نیست و نیز سرعت قطب که چندان تند بر گرد خود می گردد که جنبش آن را نتوان دید. تک براق بی نظیر است. می دانیم که مینیاتورسازان با چه دقتی براق نظامی را تصویر کرده اند.

۴. ابیات ۴۰ تا ۴۹: پیامبر هفت فلک را در می نوردد و به هر اختری رنگ خاص خود را می بخشد. چون از کوره خاکی بر می رود (راه دروازه جهان برداشت / دوری از دور آسمان برداشت. بیت ۴۱)، پرتو شمایل او ماه را سرسبزی می دهد [ماه را در خط حمایل خویش / داد سرسبزی از شمایل خویش (بیت ۴۲)]. عطار را با دست نقره کار رنگ می بندد [بر عطار ز

۶. ابیات ۶۱ تا ۷۱: پیامبر(ص) چون از بود خود فراتر شد،
ورای جهات، خدا دیدنش میسر شد. «چون حجاب هزار نور
درید/ دیده در نور بی حجاب رسید گامی از بود خود فراتر
شد/ تا خدا دیدنش میسر شد» (ابیات ۶۱ و ۶۲). در این پاره،
نظامی مفهوم «بی جهتی» را می‌پروراند: «دیدن بی جهت چنان
باشد» (بیت ۶۹ مصرع ۲). بنابراین، در اینجا با وارونه گذار
پیامبر از جهات، که در پاره‌های ۱ تا ۵ از آن سخن رفته بود روبرو
می‌شویم.

۷. ابیات ۷۲ تا ۷۵: ثمره معراج خلاصی [برائت/ برات]
گنجهکاران است. پیامبر(ص)، که به شرف و دولت معرفت روحانی
رسیده، «یافت از قرب حق برات^{۱۶} خلاص» (بیت ۷۲ مصرع ۲)،
یعنی خلاصی امت از کيفر.

ابیات ۷۶ تا ۷۸ دعوت نظامی است خطاب به خود: «عقل را
گر عقیده دارد پاس/ رستگاری به نور شرع شناس» (بیت ۷۸).

*

این می‌ماند که درجه اصالت روایت معراج در هفت پیکر را، با
تطبیق آن با روایتهایی که نظامی در هر یک از چهار مثنوی دیگر
خمسّه خود آورده، بسنجیم. پاره‌های ۴ تا ۷ با تمامی روایت
معراج در مخزن الاسرار (چاپ وحید دستگردی، تهران، صص
۱۴-۱۹، ۶۸ بیت) مطابقت دارد. بیست و سه بیت اول در وصف
عروج شبانه (اسراء) است. پیامبر، هنگامی که آدمیان در
خواب اند بیدار می‌شود و در دل شب روان می‌گردد [نیم شبی کان
ملك نیمروز/ کرد روان مشعل گیتی فروز (بیت ۱)] جان او تن
خاکی را بالا می‌برد و او از جهات آزاد می‌شود [با قفس قالب
ازین دامگاه/ مرغ دلش رفته به آرامگاه (بیت ۶)]: از دوازده
صورت فلکی منطقه البروج و از سیارگان صفاتی می‌ستانند [او
ستده پیشکش آن سفر/ از سرطان تاج و زجوزا کمر... (بیت ۱۵
و بعد)]. ابیات ۲۴ تا ۳۳: پیامبر(ص)، سوار بر بُراق، از دیگر
پیامبران و از فرشتگان و سدره در می‌گذرد و همراهان را به جای
گذاشته [همسفرانش سپر انداختند/ بال شکستند و پر انداختند
(بیت ۳۳)] به عرش می‌رسد. در آنجا (ابیات ۳۴ تا ۶۰)، این
غریب راه، که غرق حیرت است، خود را بیرون از زمان و مکان
می‌بیند که در تصور ما نیز نمی‌گنجد [او به تحیر چو غریبان راه/
حلقه زنان بر در آن بارگاه رفت بدان راه که همراه نبود/ این
قدمش زان قدم آگه نبود... (بیت ۳۴ و بعد)]. خدا را به چشم
می‌بیند [دید پیامبر نه به چشمی دگر/ بلکه بدین چشم سر این
چشم سر دیدن آن پرده مکانی نبود/ رفتن آن راه زمانی نبود
(ابیات ۵۶ و ۵۷)]، لیکن در آنجا که جز خدا نیست دیری
نمی‌پاید. ثمره معراج (ابیات ۶۱ تا ۶۶) رحمت خداوندی بر امت
محمدی است [خورد شرابی که حق آمیخته/ جرعه آن در گل ما

ریخته لطف ازل با نفسش هم‌نشین/ رحمت حق نازکش او
نازنین لب به شکر خنده بیاراسته/ امت خود را به دعا
خواسته همتش از گنج توانگر شده/ جمله مقصود میسر
شده پشت قوی گشته از آن بارگاه/ روی در آورد بدین کارگاه
(ابیات ۶۱-۶۵)]. این سفر عشق يك دم بیش نبود [زان سفر
عشق نیاز آمده/ در نفسی رفته و باز آمده (بیت ۶۶)].

این روایت معراج محمد(ص) تلقی نظامی را از معراج نشان
می‌دهد: معراج در نظر نظامی نهایت شکوفایی وجود بی عدیل
پیامبر و مکاشفه آنی رؤیت خدا و عطای رحمت ابدی به امت
مسلمان است. در این روایت، بر خصال نبوی و عرفانی و
رستگاری بخش شخص پیامبر تأکید نشده است.

نظامی، در روایت معراج خود در پایان داستان خسرو و شیرین
(چاپ باکو، ۱۹۶۰، صص ۷۶۱-۷۶۵، ۴۳ بیت)، بخلاف، بر
جنبه شفاعت و رستگاری بخش پیامبر(ص) تأکید می‌کند. این
روایت با وصف بُراق («آورده از نور») [بُرَاقی برق سیر آورده از
نور (بیت ۲ مصرع ۲)] آغاز می‌شود؛ سپس نظامی مدارج
معروف معراج را تا رؤیت خداوند بر می‌شمارد. در این هنگام
است که به پیامبر(ص) ندا می‌رسد (ص ۷۶۵) که هر آنچه
می‌خواهد بگوید. او نیز در دم برات گنج رحمت خدایی را
خواستار می‌شود (بیت ۳۸) [خطاب آمد که ای مقصود درگاه/
هر آن حاجت که مقصودست درخواه سرای فضل بود از بخل

حاشیه:

(۱۰) از عشق و غیرت.

(۱۱) صندل، همچنانکه نظامی شرح می‌دهد (هفت پیکر، ص ۲۹۱)، هم
داروست و هم رنگی خاکستری [صندل آسایش روان دارد/ بوی صندل نشان جان
دارد صندل سوده در دسر ببرد/ تب زدل تابش از جگر ببرد].

(۱۲) فرشته مرگ [کذا]. درباره نقش و وظیفه چهار ملك مقرب (جبرئیل،
میکائیل، اسرافیل و عزرائیل) نگاه کنید به اشعار زیبای مولوی (مثنوی معنوی،
دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۶ و بعد) به مناسبت آفرینش آدم.

(۱۳) قرآن، الرحمن ۵۵: ۷۶؛ رفرق جایگاه اسرافیل است.

(۱۴) قرآن، نجم ۵۳: ۱۴. این درخت نشانه حدود مرز همه اعمال مخلوقات است.

(۱۵) قرآن، نجم ۵۳: ۸ و ۹. کنایه است از قرب و نزدیکی.

(۱۶) برات، نامه‌ای از سلطان که فی‌المثل فرمانی بود برای آزادی زندانی از
زندانبان.

خالی / برات گنج رحمت خواست حالی (ایات ۳۷ و ۳۸). خداوند خواهش او را برای بخشایش گناهان امت اجابت می کند و او با «گنج اخلاص» (گنج برات) بازگشته «برات شادی» برای امت به همراه می آورد [گنهکاران امت را دعا کرد / خدایش جمله حاجتها روا کرد / چو پوشید از کرامت خلعت خاص / بیامد بازبس با گنج اخلاص ... خلاق را برات شادی آورد / زدوزخ نامه آزادی آورد (ایات ۳۹ و ۴۰ و ۴۲)].

روایت معراج در لیلی و مجنون (چاپ وحید دستگردی، تهران، صص ۱۲ تا ۱۶، ۴۴ بیت) کوتاه و بی پیرایه و به صیغه مخاطب است (خطاب نظامی به رسول اکرم (ص): ایات ۱ تا ۶؛ خطاب جبرئیل به پیامبر (ص): ایات ۷ تا ۱۷؛ وصف معراج با استفاده از صیغه مخاطب: ایات ۱۸ تا ۴۴). همه اجزای اصلی معراج در این روایت درج شده است؛ خواننده، در آن، شاهد ظهور جبرئیل است؛ در این روایت جنبه روحانی پرورنده نشده است. شب معراج «شب قدر» وصف شده است، یعنی شبی که آنچه مقدر پیامبر (ص) بوده فعلیت یافته است [امشب شب قدر تست بشتاب / قدر شب قدر خویش دریاب] (بیت ۱۷). نظامی، در آخرین خطاب از خطابهای سه گانه [رك. چند سطر بالاتر]، آنجا که خطاب به پیامبر (ص) می گوید که از معراج خود چه ها حاصل کرده، بر این معنی تأکید می نماید که رسول اکرم (ص) همه مدارج را در نور دیده و همه کسانی را که در این سیر و سفر دیده در نیمه راه گذاشته و به آنجا که فارغ از جهات است در آمده است [تنها شدی از گرانی رخت / هم تاج گذاشتی و هم تخت بازار جهت بهم شکیبی / از زحمت تحت و فوق رستی (ایات ۳۶ و ۳۷)]. در بیت ۴۴، نقش رستگاری بخش پیامبر (ص) بارز و برجسته است: «آورده برات رستگاران / از بهر چو ما گناهکاران».

بنابراین، اندیشه نظامی رفته رفته به سادگی گراییده است. در این اندیشه، انگیزه های بزرگی، که به معراج نقش سر نوشت ساز در حیات نبوی محمد (ص) ارزانی می دارند، بارز و برجسته شده اند: شاعر می خواهد از حصول دفعی و یکشبه چیزی سخن بگوید که پیامبر (ص) بعداً طی زندگی خویش و در معرض انظار تحقق بخشیده است. معراجی که در هفت پیکر وصف و در پاره های هفت گانه آن پرورنده شده تکرار همان روایات پیشین نظامی نیست، بلکه شیوه ای برای از سرگیری مجدد این روایات است. در آن، جنبه داستان روایی، چنانکه دیدیم، بهتر رعایت شده و داستانی با قوت و لطف شاعرانه به روایت در آمده و شاعر آنچه را که شنیده یا خوانده، در پرتو قدرت کلام، برای شنونده یا خواننده محسوس و مجسم ساخته و، بدین سان، او را با سرمشق پیشنهادی پیوند داده است. صفات اصلی محمد (ص)، در این روایت، نیک پرورنده شده است؛ یعنی صفت نبوت (وی پیام جبرئیل را

می شنود و در می یابد و بی کم و کاست به آن عمل می کند و شفیع گنهکاران می شود)، صفت رستگاری بخش (برات خلاصی برای گنهکاران می آورد)، صفت مرد روحانی (از بود خود فراتر می شود و خدا را می بیند).

بهره ای (بیت ۴۷) از آخرین روایت معراج، که نظامی در آغاز نخستین بخش اسکندرنامه خود (شرفنامه، مصحح وحید دستگردی، تهران، صص ۱۷-۲۵، ۶۵ بیت)، به نظم در آورده، گزارش سفر است. در اینجا باز مسئله نسبت هر يك از روایات معراج با مثنوی حاوی آن مطرح می شود. این نسبت بوضوح نمایان نیست. بی گمان، روایت معراج در مخزن الاسرار، مانند خود این منظومه، دارای جنبه عقیدتی و کلامی بیشتری است؛ این روایت در خسرو و شیرین ذوقی تر و برخوردار از حساسیت (حیرت، برات خلاصی، برات شادی) بیشتری است؛ و در لیلی و مجنون لحنی مستقیم (به صیغه مخاطب) دارد و فنای در عشق و به تأثیر عشق را انگاره می بندد؛ و این همان شیوه ای است که در لیلی و مجنون جامی پرورده شده است: معراج هفت پیکر به خامه شاعری است پخته و شاید کمی آگر^{۱۷}؛ معراج شرفنامه بر جریان سفر پیامبر (ص) تأکید دارد که طی آن بویژه ملاقات با خضر پیش می آید [به هارونیش خضر و موسی دوان / مسیحا چه گویم چو موکب روان] (بیت ۳۵). روایات معراج در مثنویهای نظامی دارای لحنی کلی نیز هستند که با مثنویهای حاوی این روایات تناسب دارند. لیکن، فی الحال، تأکید بر چیزی روشنتر و دقیقتر از این ضروری به نظر نمی رسد.

روایت معراج در شرفنامه به شرح زیر مرتب شده است: ۱. در شبی خوش [شبی کاسمان مجلس افروز کرد / شب از روشنی دعوی روز کرد...] (ایات ۱ تا ۳)؛ پیامبر بر افلاک رفت [محمد که سلطان این مهد بود / ز چندین خلیفه ولیعهد بود... دل از کار نه حجره پرداخته / به نه حجره آسمان تاخته / برون جسته زین کنده چار بند / فرس رانده بر هفت چرخ بلند] (ایات ۴ تا ۹)؛ ۲. این سرور سروران جهان از بیت اقصی، ناف زمین (در بیت المقدس)، به فلك الافلاك رفت [سرنافه در بیت اقصی گشاد / ز ناف زمین سر به اقصی نهاد (بیت ۵)؛ چون بدین سان از بندهای این جهان آزاد گشت، در میان خادمان عرش الهی



یا خود یکی سال بود / چو شاید که جانهای ما دردمی / بر آید به
پیرامن عالمی / تن او که صافی تر از جان ماست / اگر شد به یک
لحظه و آمد رواست (ابیات ۵۹-۶۵).

بنابراین، نظامی خواست تا در آغاز اسکندرنامه سفری را
روایت کند، لیکن سفری در تباین با سفر اسکندر: این سفر معراج
پیامبر (ص) نظامی را به یاد سه پیامبر، که از جهت مناسبات خود با
جهان بالا مرتبهای دارند، افکنده است. به یاد خضر و موسی و
مسیح. با این جهت گیری، روایت معراج در اسکندرنامه
می بایست نظم و نسقی غیر از آنچه در روایت هفت پیکر دارد
داشته باشد: پیام جبرئیل به پیامبر (ص) و شنیدن این پیام از جانب
پیامبر (ص) در روایت اسکندرنامه حذف شده است و دیگر بر
خصایص نبوی رسول اکرم (ص) تأکید نمی شود؛ در پایان معراج،
خطاب و جواب خدا و پیامبر (ص) تصویر غایت قرب را مجسم
می سازد؛ لیکن نظامی از این باب دیگر چیزی نمی گوید؛ آیا
وی هم در آن زمان به بازدید اسکندر از آرامگاه کبخسرو
می اندیشیده است؟

*

از میان روایات پنجگانه معراج که نظامی در منظومه های خود
آورده، روایت هفت پیکر از هر آنچه سنت دیرینه معراج به شاعر
تلقین کرده، از حیث بیان، پر قوت تر است. این متن در میان همه
متون معراجی شاهکار است و از این پس بر مبنای همین شاهکار
است که بر سراسر سنت سابق بر آن باید از نو نظر افکنده شود.

حاشیه:

(۱۷) این همان نتیجه گیری مقاله بس جالب گنورگ کراتکوف (Georg
Krotkoff) است:

«Colour and Number in Haft Paykar» [رنگ و شمار در هفت پیکر] dans
Logos Islamikos, in Honorem G-M Wickens, R.M. Savory and D.A.
Agius, ed., Toronto, 1984, pp.97-118.)

نویسنده این مقاله یادآور می شود که (H. Ritter) بیشتر به کیفیت استثنایی
روایت معراج در هفت پیکر توجه نموده بود. ریتز در این منظومه (ص ۱۱۰)
اشاره ای مهم به افلاک نه گانه سراغ گرفته است.

(۱۸) در خبر است که شب معراج خطاب رسید: «السلام عليك ايها النبي و
رحمة الله وبركاته»، پیغمبر (ص) پاسخ داد: «السلام علينا وعلى عبادالله
الصالحين»... م.

برگزیده شد [زبند جهان داد خود را خلاص / به معشوقی عرشیان
گشت خاص (بیت ۶)]: ۳. مرکب او، براق، برق کردار و
نورافشان بود [براقی شتابنده زیرش چو برق / ستامش چو
خورشید در نور غرق (بیت ۱۰)] [وصف براق در ابیات ۱۰ تا ۲۱
آمده است]: ۴. پیامبر، در راه، افلاک راه گگون ساخت و به هر
اختری صفت خاص خود را ارزانی داشت [چو زین خانقه عزم
دروازه کرد / به دستش فلک خرقة را تازه کرد... به مه داد گهواره
خواب را / پس آنکه قلم بر عطار شکست... طلاق طبیعت به
ناهید داد / بشکرانه قرصی به خورشید داد / به مریخ داد آتش
خشم خویش... رعونت رها کرد بر مشتری... سواد سفینه به
کیوان سپرد (بیت ۲۲ و بعد)]. خضر و موسی و مسیح به اودرود
گفتند [بیت ۳۵] و با گامهای بلند به اوج افلاک رسید [به اندازه
آنکه یک دم ززند / به یک چشم زخمی که برهم ززند / ز خرپشته
آسمان در گذشت / زمین و زمان را ورق در نوشت (ابیات ۳۶ و
۳۷)]. در راه، جبرئیل را بر جای نهاد، از اسرائیل و رفر و سدره
در گذشت، و از جهات خاکی و آسمانی بر تر رفت [پر جبرئیل از
رهش ریخته / سرافیل از آن صدمه بگریخته / ز رفر گذشته به
فرسنگها / در آن پرده بنموده آهنگها / زدروازه سدره تا ساق
عرش / قدم بر قدم عصمت افکنده فرس... جهت را ولایت به
پایان رسید / قطیعت به پرگار دوران رسید / زمین زاده آسمان
تاخته / زمین و آسمان را پس انداخته (ابیات ۴۲-۴۷)]: ۵. سپس
چون از بود او هیچ با او نماند، خود را در برابر خداوند تنهای تنها
یافت [مجرد روی را به جایی رساند / که از بود او هیچ با او نماند
(بیت ۴۸)... حجاب سیاست بر انداختند / ز بیگانگان حجره
پرداختند (بیت ۵۲)], بر خداوند درود فرستاد و خداوند او را
پذیرا شد [در آن جای کاندیشه نادیده جای / درود محمد قبول از
خدای^{۱۸} (بیت ۵۳)] ندای خداوند را بی آلت شنید [کلامی که
بی آلت آمد شنید (بیت ۵۴ مصرع ۱)، ملاحظه می شود که در
تفسیر نویسنده مسامحه رفته است: بی آلتی مربوط به کلام
خداوند است نه استماع آن] و روی او را به طریقی که در وهم
نگنجدید [لقایی که نادیدنی بود دید (بیت ۵۴ مصرع ۲): هر سر
موی او چشم شد [همه دیده گشته چو نرگس تنش (بیت ۵۶
مصرع ۱)]: ۶. (ابیات ۵۸ تا ۶۵)، گذر بر سر خوان اخلاص
کرد / هم او خورد و هم بخش ما خاص کرد (بیت ۵۸)، درباره
جهان همه علمها را از خداوند فرا گرفت و رخ افروخته از سفری
که یک لحظه بیش نباید باز آمد [دلش نور فضل الهی گرفت /
یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت / سوی عالم آمد رخ افروخته /
همه علم عالم در آموخته / چنان رفته و آمده باز پس / که ناید در
اندیشه هیچ کس / ز گرمی که چون برق پیمود راه / نشد گرمی
خوابش از خوابگاه / ندانم که شب را چه احوال بود / شبی بود